

ما از بیرجند به تهران برگشتیم. بچه‌ها پس از این مدتی لازم بود که پدر و مادر بزرگ خودشان را ببینند. (سال 1389)

در این مدت تصمیم دارم که وب سایت را بطور کامل تغییر دهم، مدتی در تهران هستیم و پس از چند روز به راهمان ادامه می‌دهیم. اما ببینید چی شد... برخی از دوستان به محض اینکه فهمیدند ما تصمیم گرفتیم يك سال سفرمان را متوقف کنیم، گفتند: ای بابا چی شد؟ نکنه به خاطر فصل سرما نرفتید..... شما که آقای نصیری می‌گفتید همه جا خدا کمک‌مان هست..... ما که گفتیم درست نیست ادامه دهید..... خوب شد ماندید..... برخی دیگر هم اشاره کردند که: نه بابا این حرفها نیست اینها برای گردش رفته بودند، حالا دیدند نشده ماندند..... به هر حال هر کسی دنیا را از دریچه چشم خودش می‌بیند. ما بارها در سخنرانیها و در کتاب سفرنامه و خبرگزاریها گفتیم که، نه می‌خواهیم رکورد بشکنیم و نه دنبال شهرت هستیم و نه مغازه‌ای باز کردیم. من سالهاست که دارم اهدافی را دنبال می‌کنم. جهت رسیدن به این نیت و قصد از ایزاری مثل برگزاري سخنرانی، نوشتن کتاب، درست کردن وب سایت، بازگشایی انجمن و سفر با پای پیاده (جهانگردی) استفاده می‌کنم. پس سفری که داریم انجام می‌دهیم يك نوع ایزاریست جهت رسیدن به هدفی که داریم. خود سفر هدف نیست. انسان بهتره بدون کجا می‌ره، تا اینکه بدون کجا می‌ره - نه اینکه بدون کجا می‌ره اما بدون کجا می‌ره...

بهرتر دیدم که از همین امروز سفر را متوقف کنیم. فرصت بسیار مناسبی هست برای بارور کردن پایگاه اینترنتی، همانطور که پیش از این اشاره کردم وب سایت ما شش سال بصورت استاتیک بود و خیلی مشکل داشتم تا اینکه این چند وقته توانستم بصورت داینامیک درست کنم. از بامداد تا ظهر، سایت را به روز می‌کنم. پس از ظهر هم از طریق اینترنت دیدگاه و هدف‌مان را به دنیا معرفی می‌کنم. باری، سفرمان را به امید خدا دوباره آغاز می‌کنیم. باشد که خداوند یاریمان کند. شما دوستان می‌توانید از طریق ایمیل، تلفن و یا مسنجر 0000 با من تماس داشته باشید. توی این مدت که در تهران هستم بخشی از برنامه‌های خودم را برایتان گفتم. علاوه بر آن گفتمان‌هایی هم با افراد گوناگون خواهم داشت که می‌توانید پی‌گیری کنید.

تصمیم داشتیم تیر ماه سال 90 به سفرمان ادامه دهیم. اما متأسفانه در مهر ماه سال 90 پدرم یک جراحی بسیار سختی داشت. او دو هفته در بیمارستان خوابید. و پس از آن داشت بهبود پیدا می‌کرد که مادرم به خاطر بیماری ریه رفت بیمارستان و یک ماه طول کشید تا اینکه متأسفانه در شب یلدا او بخشید دلم نماید بگم. خودتان متوجه شدید حتمن چی شد. آه خدای من... چقدر خوب شد که یکسال پیش او بودم همینطور پدرم که اینک حالمش خوب شده.....

به هر حال دلم می‌خواهد دوباره ادامه دهم. حتمن اینکار را می‌کنم. اینک فقط به خاطر پدرم تهران ماندیم. دوست داشتیم تیر ماه 91 برای همیشه ادامه دهیم. به محض اینکه این مشکل‌مان حل شود به سفرمان ادامه می‌دهیم.